

...و مطبوعات...

نوشته ی: صدیق رهپو طرزی

[Seddiqrahpoetarzi2000@yahoo.co.uk](mailto:Seddiqrahpoetarzi2000@yahoo.co.uk)

[www.tarzi.persianblog.com](http://www.tarzi.persianblog.com)

نزده ام سرطان هشتادوشش هجری خورشیدی

ده ام جولای دوهزار و هفت عیسوی

شهر گت تینگن، جرمنی

آقای «سالار عزیز پور»، دوستی که باوجود عدم میسر شدن فرصت دیدار کافی تا کنون، از دریچه های نوشته هایش با او آشنایی دارم و خطِ تلفون «نیم دیدار» را رنگ بیش تر می بخشد، تازه ترین اثر اش را به نام «مطبوعات آماج گفتگو و دو نبشته ی دیگر» برایم ارسال نمود.

با استفاده از فرصت از این همه محبت شان تشکر می نمایم.

من، به گونه ی عادت، کتاب را که عنوان تا حدودی «مطول» دارد، خواندم.

پس از خوانش این اثر که در آن دیدگاه های گونه گونه و به گفته برخی تا اندازه یی از «طیف وسیع» دست اندر کاران «مطبوعات» که حالا این واژه برای بیان تمام بعد های این امر به شدت «تنگی» می نماید، در کنار هم قرار گرفته اند، بر آن شدم تا «دید» خود را «بیان» بدارم.

آن گونه که اشاره شد، دیگر واژه ی «مطبوعات» که بیان تنها چاپ - این واژه از «طبع» گرفته شده که معنای «نقش کردن» را می دهد و برگردان واژه ی «پرس» لاتین می باشد - را به دوش می کشید، این بار سنگین را برده نمی تواند. از همین رو با تحول و رشد این پدیده که با نظام اجتماعی «جامعه مدنی مدرن» سرمایه داری یا واژه ی آشنای «بورژوازی» پا به میدان زنده گی می گذارد، جایش را به کلمه هایی با بار معنایی پُر پهن تر دیگری مانند، «رسانه های گروهی»، «ارتباط جمعی» و دیگر و دیگر، خالی نمود.

البته این جریان مانند خود زنده گی پویاست و ایستایی ندارد، و با پیشرفت بیش تر به گونه های مختلف تقسیم بندی می گردد. به همین دلیل، مفهوم هایی مانند: «رسانه های شنیداری و دیداری و دیگر و دیگر»، کم کم در این عرصه راه باز می نمایند.

به برداشت من، آقای «عزیز پور»، تلاش داشته است تا از نظریه ها و دیدگاه آنانی که در کار «مطبوعات» مصروف هستند، در مورد «معیار ها و سنجه های» یک نشریه ی خوب، آگاه گردد و آن را با دیگران در میان بگذارد تا «گشایشی» در این راه رخ بدهد و معیارها «نهاده» گردند.

مشکل کار اما، در این امر نهفته است که پاسخ دهنده گان و نی «گفتگوگران» - چون گفتگو ها به شکل «نوشته یی و یا کتبی» صورت گرفته است - از «خود»، بیش تر سخن زده اند.

لازم به یادآوری است که از نظر اصل های «روزنامه نگاری»، بایست تا استفاده از این ژانر یا گونه ی ادبی و روزنامه نگاری، صورت نگیرد زیرا بیان آزاد و سیال دیدگاه ها را صدمه می زند.

به این گونه، در بسیاری مورد ها، ما شاهد پاسخ ها نی، بل «گزارش» های «کار» پاسخ دهنده گان هستیم. به همین دلیل، آنان تلاش دارند تا از «کنار» مساله اساسی در روزنامه نگاری که «سنجه ها و شاخص ها» می باشند، به «آرامی» بگذرند.

در این مورد می توان «نمونه:» های زیاد آورد، اما از آن پرهیز می نمایم تا سخن به درازا نکشد.

آن گونه که می دانیم کار «مطبوعات» - با استفاده از همان واژه قدیمی - بیش تر در چارچوب «وسیله» می تواند معنا یابد. به نظرم هدف یا «آماج» همانا پخش آگاهی برای اندیشیدن - چی بسا «شکل دهی» - ذهن مردم می باشد.

این امر از آن گاهی که همبود بشری سامان یافت و «زیان» راهش از «دهان» به بیرون باز نمود و اولین «آواها» را سرداد، نشانی می گردد. زایش و پیدایش این امر در خط پیوند دادن «مردم» پس از «اشاره»، صورت گرفت و بعد «نوشته» بر آن مهر ماندگاری زد، و هر روز به افق های تازه یی دست یافت.

بعد، با زایش تفکر «روشنگری» که دوران پُر تپ و تلاش آن را «عصر روشنگری» می توان نامید و در برابر «عصرتاریکی» قرار دارد، این امر به وسیله ی پُر توان برای زدودن تاریکی های فکری و خرافه که در برابر «خردگرایی» چون «سد سکندر»ی قرار داشت، به کار رفت.

این «نوزایی» پس از یک هزاره دور ماندن از اصل تفکر فلسفی «یونان» که بر خرد گرایی استوار بود، به آن بازگشت نمود. با امکان جدیدی که پس از اختراع «چاپ» در سده ی پانزده ام عیسوی، پا در میان گذارد، راه برای «روزنامه نگاری» باز شد.

این امر، در برخی همبود ها و جامعه های «پیش مدرن» هنوز هم جریان دارد. به همین دلیل، حضور «روزنامه» به مثابه سنجه و شاخص برای «همبود مدنی مدرن» به کار می رود.

من، باز هم برای کوتاهی گپ، به گفته ی «قدما» به مثنی که نمونه ی «خروار» هست، بسنده می نمایم و به آنانی می پردازم که در کنار گذر از «سنجه ها» به آن نیم نگاهی انداخته اند.

❖ در آغاز این «گفتگو»، آقای «پرخاش» مدیر مسوول «نقد و آرمان» قرار دارد. او از «چندینگی و چند آوایی» مقال تاریخی حاکم بر فضای روشنفکری میهن مان» حرف می زند.

من به این باور هستم که به مشکل می توان از «چندینگی و چند آوایی» و آن هم «مقال تاریخی حاکم» در مورد کشور مان حرف زد. من، فکر می نمایم که ما هنوز به آن «بلوغ» فکری نرسیده ایم که «چندینگی و چند آوایی» در اندیشه ی مان جای باز کرده باشد.

البته می توان از «چندینگی» فریاد های مان سخن زد، ولی این ها هنوز «شکل» نگرفته اند، چی رسد به آن که به «مقال حاکم» بدل شده باشند. البته این یک «آرمان» زیبا ست.

در این جا می خواهم درنگی بر واژه ی «روشنفکر» نمایم.

به باورام جامعه های انسانی را می توان به دو گروه اساسی رده بندی نمود. یکی «جامعه مدنی پیش مدرن» و دیگری «جامعه مدنی مدرن» یا «عصری و متجدد» در این میان جامعه ها و همبود هایی نیز وجود دارند که شاخصه روشن شان «گذار از جامعه پیش مدرن به مدرن» است.

تفاوت اصلی میان این دو همبود، آن است که در اولی دموکراسی یا نظام مردم سالاری که در آن ها «مردم» و «حقوق» شان نقش اساسی دارند، حرف آخر را در مورد زنده گی می زنند در این جا «نهاد» یاد شده ریشه گرفته و نهادینه شده است.

در «همبود مدنی پیش مدرن» مناسبت های اجتماعی «سنتی» بر آن «حاکم» اند، مردم در جایگاه «مومی» قرار دارند. در چنین همبود ها، این فرمان دهان اند که «موم» ذهن و اراده ی «فرمان بران» را شکل می دهند و مردم تنها و تنها به فرمان شان سر اطاعت و فرمانبری را فرود می آورند و بس.

واژه ی «روشنفکر» حاصل رشد بسیار پُر تضریص و کژ و پیچ همبود «مدرن» از سده ی هفده ام عیسایی به بعد می باشد. در آن جا «فرد»، پیش آهنگ تفکر «مدرن» بوده و ریشه های اش از همان مناسبت ها آب می خورد. روشنفکر در این همبود، از شاخص هایی مانند: فردیت، استقلال اندیشه و فکر، خردورزی بر پایه ی آگاهی از دانش و بالا تر از همه «بررسی نظری»، بر خوردار است.

در همبود های در «حال گذار»، یا به عبارت چندی پیش «جهان سومی»، اگر به سراغ چنین فردی در جامعه ی پیش مدرن یا سنتی بشتابیم به دو بخش بر می خوریم اول «آنی» که به «تقلید» و آن هم کژ و کوراش، دست می زند و یا دیگری که با خشم و خشونت به سوی اصل «خود» روی می آورد. از آن جایی که «این» را در نمی یابد، سر به سنگ نا امیدی می زند. او «عصیان» می نماید و بر آن هست تا «غیر خود»ی را که «دشمن» شمرده می شود، به «گلوله» ببندد.

برای این که روشنفکر جهان سومی به روشنی دست بیابد لازم هست تا از «نابالغی و کودکی» ذهنی «خویش» خویشتن را «بیرون» بیاورد.

همچنان درجایی از سخن هایش می توان رده ی باریک یک سنجه را یافت و آن «نگرش انتقادی» است. این امر تا جایی پیوند تنگاتنگ با نام نشریه ی «نقد و آرمان» دارد. او خود به این راه «دراز» آگاه است و از سدی که «فضای آلوده و گاه کشنده یی که بر محیط روشنفکری ما افغانان» به میان آورده است، سخن می راند. همان یاس یاد شده.

بعد، جای زیاد در این پاسخ را توضیح چگونه گی «کار» می بلعد.

در پایان که پای مساله «معیار ها و سنجه ها» در پرسش روشن به میان می آید، چنین بیان می شود که «پرسشی ساده نیست» و پس تر هم «سنجه ها» با هوای تیره و تار «ویراستاری»، رد گم می نمایند.

\*\*\*

❖ آقای «فریدون ابراهیمی» دستیار- من با بودن چنین جایگاهی در یک نشریه آگاهی ندارم و فکر می کنم بار دیگر همان بیماری کهنه ی اشتباه چاپی و یا به زبان مطبوعاتی خودمان «غلطی های طباعتی»، در این جا راه باز نموده است. ممکن واژه ی «دستیار» جای ویراستار نشسته باشد. هفته نامه ی «کابل» که از «هوای تازه» در مطبوعات، پس از حضور «جامعه جهانی» در سرزمین مان، سخن می زند، به زودی شکایت از «بود» پُر رنگ «سیاق قراردادی و کلیشه یی» آن سر می دهد و گله از آن دارد که «رسالتی»- بار دیگر ما با مقوله های نا سازگاری رو به رو می شویم که از بستر آرمان گرایی «جهان سومی» سر بلند، کرده اند. در کار نیست. او از «اصول و قواعد» ژورنالیسم بی آنکه از آن ها نامی ببرد، سخن به میان می آورد، اما از هیچ سنجه دیگری به جز از دوری گزیدن از «درآمد» و روی آوردن به «برآمد» که واژه های انتزاعی اند، حرف نمی زند.

پرسش دیگری این است که چگونه می توان از نامه نگاری حرف زد و بدون گرفتن یاری از «درآمد» به کار ادامه داد؟! برای این امر، به صورت ضرور به «منبع» ی باید، اتکا داشت و یکی از «شاخص» ها همین می باشد.

\*\*\*

❖ ... در دیدگاه های دیگر، از «سنجه ها و معیار ها» حرفی به میان نمی آید و حتا اشاره کوچکی هم صورت نمی گیرد...

\*\*\*

❖ آقای «رسول رهین»، که زمانی استاد دانشگاه «کابل» بود، در مورد سنجه ها از «مبتکر» بودن «مدیر مسوول»- واژه یی که به نظرم بوی تند اداری و استبداد می دهد. در مطبوعات «ما» گذار از واژه ی «محرر» به سوی «مدیر» خود حکایت تلخی دارد که باز هم باید در جایی به آن پرداخت.

او سنجه دیگری را آگاهی مدیر مسوول از «هدف» نشریه می داند. از «تازه» بودن مواد و در آخر «آمار» گیری را به آن اضافه می نماید.

\*\*\*

❖ آقای «فهم دشتی» باز هم «مدیر مسوول» هفته نامه «کابل» این معیار ها را در چارچوب «املا - انشا و تازه تر اش نشانه گذاری» یعنی شاخص های «فنی» در بند می سازد. او آن گاهی که پای هوای «سیاسی» در میان می آید از «وحدت ملی» این «شاه بیت» وضعیت موجود، سخن می راند. او سپس

از مشکل های سر راه گپ می زند و برآن هست که آن چی را به عنوان مشکل می توان «تصور» کرد، همه را داریم.

\*\*\*

❖ آقای «اکرم اندیشمند» مدیر مسوول «پیمان ملی» به این باور است که «نشرات» بیرون مرزی به ویژه در «غرب» در بند «مواضع ایدیولوژیک» پیشینه ی خویش اند.

او سپس از «جایگاه خاص» نشریه ی خود اش سخن زده و آن را «باز تاب دهنده ی افکار و اندیشه های روشنفکران و جامعه ی روشنفکری کشور ما» به ویژه در «غرب» می داند.

او از میانه روی و «جامعه ی مدنی»، «کثرت گرایی» و «مردم سالاری» سخن به میان می آورد.

من، پیش تر نگاهی به این «مقوله ها» انداخته ام و اگر «تکرار حسن» هم به حساب رود از «تکرار» اش که سبب «ملال» می گردد، پرهیز می نمایم. اما برای ام شگفت انگیز هست که چگونه می توان به جامعه مدنی و کثرت گرایی باور داشت و دست رد بر سینه اندیشه ی «دنیا یا گیتی باوری» زد؟!

به باور من از مقوله ی دنیا باوری یا سکولاریزم درک نادرست صورت گرفته است. معنای دقیق این واژه همانا «آزادی باور، اندیشه و دین» است این آزادی بیش تر رهایی از سیطره ی «دولت» می باشد زیرا دین معین دولتی، راه را برای حضور باور های دیگر دینی می بندد و مردم را از یکی از بنیادی ترین «حق» که نیایش آزاد هست، محروم می سازد. در «جامعه مدنی مدرن» دولت بایست در این مورد حق «تحمیل» باور و دین معینی را نداشته باشد.

آن گاه که از «کثرت گرایی و مردم سالاری» سخن می زنیم بایست به پیامد های اش نیز باور داشته باشیم، در غیر آن خود به کار اندیشه پردازی و به گفته ی خود شان «ایدیولوژیک» ره خواهیم سپرد. او دیگر از سنجه های روزنامه نگاری حرفی به میان نمی آورد.

\*\*\*

❖ آقای «بیژنپور» روی آوری به مطبوعات را برای «نقد تحلیلی قدرت» حساب می نماید.

او سپس بحث دراز و طولانی از «مطبوعات» دارد و با زبان گویا «ادبی» و بازی با واژه گان، از همه چیز جز «معیار ها و سنجه ها» سخن می زند.

این زبان چنان «سنگین» هست که آدم را به یاد نثر «منشیانه» اما به گونه ی «نویسن» می اندازد.

بر همه روشن است که پس از تسلط عربان بر این سرزمین، و سیطره ی دو صد سال «سکوت»، زبان پارسی، که برخی آن را «نویسن» می دانند، در برابر عرب ستایی سر بلند نمود و نگذاشت تا ما از یکی از اساسی ترین عنصر «هویت» خویش محروم گردیم اگر نی مانند دیگران و از آن میان «مصریان» و دیگر و دیگر... با گذشته - باتمام شکوه اش - خدا حافظی می نمودیم و «عرب» می شدیم.

از آن پس - سده ی نهم عیسایی - این زبان که پیوند تنگاتنگ با مردم داشت، با ساده گی و روانی بر زبان مردم جاری شد و کسانی چون «رودکی سمرقندی»، «دقیقی بلخی» و به ویژه «فردوسی توسی» از آن چنان «کاخ» بلندی ساختند که از باد و باران سده ها و دشمنی ها، «گزند» ندید.

البته این امر، راه بسیار دشوار و پُر از فزاونشیب را درنوردید. پس تر ها با تسلط «منشیان» و بازار گرم «فضل فروشی»، عرب گرایی چنان در تاروپود این زبان، با ریزش سیل آسای واژه گان «عربی»، جای گرفت که خواندن اش برای پارسی زبانان، کار به اصطلاح «حضرتِ فیل» گردید.

این امر، تا وزیدن باد «جامعه مدنی مدرن» در سده های اخیر جریان یافت. بعد آرام آرام به مدد «برگردان ها» و نوشتن داستان ها کوتاه که هر دو روی به زبان «گفتاری» داشتند، و زیر تاثیر جنبش های مشروطه خواهی در «ایران» و هم زمان در کشورما، به عمر نثر منشیانه پایان داده شد. زبان مردم وارد زبان «رسمی» شد. این روند با فراز و نشیب هایی تا کنون جریان دارد و ره به سوی «ساده» نویسی که کار ساده یی هم نیست، می سپارد.

اما برخی در این راه به نوع زبان «آن سوی واقعیت» روی آورده اند که راه پیوند زبانی شان را با مردم پُر از سنگلاخ ساخته اند.

\*\*\*

من، در کنار این که کار پُر حوصله آقای «عزیز پور» را در راه کنار هم قرار دادن دیدگاه های گونه گونه «اهالی مطبوعات» به دیده قدر می نگریم، اما، به این باور هستم که بخش زیاد این نوشته ها «گزارش» کار کرد های آنان است تا سنجه ها و معیار های کار برای «آماج».

این را هم باید یاد آور شد که «مطبوعات» آن گونه که گفته شد، «آماج: نی، بل وسیله یی برای رساندن «آگاهی» به مردم است تا آنان در هنگام رای بر مساله یی - از دایره ی کوچک خانواده تا انداز بزرگ جامعه - «آگاهانه» تصمیم بگیرند.

من، در پایان بر چند سنجه و معیار جهانی در این مورد مکتبی می نمایم و سپس دیدگاه هایی در مورد کار بعدی.

این «سنجه ها و معیار ها» را چنین می توان رده بندی نمود:

الف - نخستین سنجه برای روزنامه نگاری پابندی اش به «حقیقت» و بیان «آزاد» آن، به حساب می آید.

ب - روزنامه نگار بایست به شهروندان اش (البته همبود هایی که هنوز در آن قرارداد اجتماعی میان «فرمان روایان و فرمانبران» بسته نشده است - مانند «همبودهای مدنی پیش مدرن» - و در سطح «اتباع و رعایا» قرار دارند، نمی توان از این «اصل» حرفی به میان آورد) برای همیشه «وفادار» باشد.

پ - گوهر کار یک روزنامه نگار را داشتن باور، اراده و نظم برای «بازرسی» کار اش می سازد.

ت - کارکنان یک نشریه بایست از وابستگی به جایی که حادثه را زیر پوشش خبری ویا بررسی قرار می دهند، دور بوده و کارشان را آزادانه انجام بدهند.

ث - بایست تا به حیث ثبت کننده ی راستین مراقب کار «قدرت»، باشد.

ج - بایست زمینه را برای بحث، تبادل نظر و باز تاب دیدگاه های افکار عامه در خط «نقد»، و «تفاهم» فراهم سازند.

چ - بایست توجه و باور مردم را با ارایه ی واقعیت ها به خود جاب نمایند.

ح - بایست «خیر» را همه جانبه و «جامع» ارایه بدارد و از ارایه ی «قضاوت» خود بپرهیزد و آن را به خواننده گان اش بگذارد.

خ - بایست به کارکنان چنان فرصت و زمینه یی را فراهم نمود تا همیشه در ارایه مطلب ها از «وجدان» خود «خویش» بهره جوید و آن را پرورش بدهد.

د - بایست از «گفتگو» ی غیر مستقیم پرهیز نماید به ترین نوع «گفتگو» و «مصاحبه» همان صحبت رو به رو می باشد.

ذ - همیشه ادعایی را که می نماید «مستند» باشد و در آن منبع و سرچشمه ذکر گردد

ر - هرگاه مطلب در دسر بر انگیز باشد آن را با منبع های گونه گونه «بررسی» نماید.

ز - سعی نماید تا «آوازه ها و شایعات» کم تر در نشریه اش راه باز نماید.

س - از پذیرش «تحفه و بخشش» برای ارایه گزارشی دوری نمایند.

ش - منبع و سرچشمه «شفاف» مالی و گزارش دهی از «خرچ ها و دخل ها» داشته باشند.

البته آنانی که به کار «ایدیولوژیک»، از این «وسیله» بهره می گیرند و به «رسالت» و «ماموریت» دست می یازند راه خویش را از این «سنجه ها و معیار ها» بر تر می دانند

هم اکنون در سطح جهانی «نهاد» و «بنیاد» های حرفه یی و به ویژه دانشگاهی، وجود دارند که کار نشریه ها را با دقت دنبال می نمایند و برای شناخت «به ترین ها» جایزه هایی را سرو سامان می دهند.

در پایان بر آن بودم تا دید گاه های ام را در باره شیوه ی کار آقای «عزیز پور» بنگارم اما دیدم که «طوالت کلام» بدون شک «ملال» با می آورد، باشد تا فرصت دیگر.